

مسلمانان و آمریکا در آینه یازدهم سپتامبر

نوشته عبدی کلانتری

در هفتمین سالگرد رویداد تروریستی یازدهم سپتامبر، بی اعتمادی میان ایالات متحده و مردم مسلمان بیشتر از همیشه به چشم می خورد. اگر در نخستین روزهای پس از واقعه، در میان برخی از مسلمانان همدردی با قربانیان بروز کرد، امروز سرزنش آنها بیش از همیشه متوجه خود آمریکا است، تا بدان حد که بسیاری باور دارند طراح و عامل اصلی رویداد یازدهم سپتامبر، کاخ سفید و مأموران امنیتی ایالات متحده و اسرائیل بوده اند.

بازهم تئوری های توطئه

بسیاری از مردم در خاورمیانه هرآنچه را که دولت جورج بوش یا حتا رسانه های بزرگ آمریکایی ادعا کنند دروغ می پندارند. یک مهندس جوان اهل سوریه به نام احمد که در امارات متحد عربی کار می کند به خبرنگار نیویورک تایمز می گوید، «بین، من هرچه دولت شما و مطبوعات تان بگویند باور نمی کنم. دلیل ندارد آنها حقیقت را به ما بگویند. من فکر می کنم ایالات متحده یازدهم سپتامبر را سازمان داد تا بهانه ای داشته باشد که به خاطر نفت، عراق را اشغال کند.»

خبرنگار نیویورک تایمز (۹ سپتامبر) که از جمله با مردم در خیابانهای قاهره، در یک شاپین مال در دوی، پارکی در الجزیره، و کافه ای در ریاض صحبت کرده واقف است که نظرخواهی او یک تحقیق علمی جامعه شناختی نیست. اما همین گفتگوهای غیررسمی با مردم کوچه و بازار او را متقاعد کرده که از دید ساکنان کشورهای مسلمان خاورمیانه، یازدهم سپتامبر نمی توانسته تنها به وسیله چند جوان عرب به اجرا گذاشته شود و بدون شک توطئه ای وسیع تر پشت ماجرا بوده است.

محمد ابراهیم، ۳۶ ساله، صاحب یک فروشگاه لباس در قاهره می گوید، «شاید مجری عملیات عرب بودند اما مغز پشت آن عملیات؟ امکان ندارد! آنرا یا آمریکایی ها یا اسرائیلی ها سازمان داده بودند.»

احمدسعید، ۲۵ ساله، که در قاهره راننده است می گوید، «چرا روز یازدهم سپتامبر یهودی های آن ساختمان سر کار نرفته بودند؟ همه این داستان را می دانند. من خودم آنرا در تلویزیون دیدم و خیلی از مردم درباره اش صحبت می کردند.»

شایعه ای که مدام در افواه و رسانه های عرب تکرار شده تا جایی که حکم حقیقت را پیدا کرده این است که روز یازدهم سپتامبر یهودی های شاغل در مرکز تجارت جهانی سرکار خود حاضر نشدند؛ به آنها از قبل اطلاع داده شده بود که در خانه بمانند. اگر با مدارک و شواهد و از روی نام و مشخصات قربانیان بخواهید در این تئوری شک کنید، به شما می گویند ساده لوح هستید و نمی دانید یهودی های غربی از پشت پرده همه چیز را کنترل می کنند تا منافع اسرائیل حفظ شود.

زین العابدین، یک برق کار ۴۲ ساله مصری می گوید، «ما فکر می کنیم این واقعه در اصل حمله ای علیه اعراب بود. چرا آنها تا حالا بن لادن را دستگیر نکرده اند؟ آنها که همه چیز را می دانند، چطور ممکن است ندانند بن لادن کجا مخفی شده؛ آنچه در عراق اتفاق افتاد نشان می دهد که این واقعه هیچ ارتباطی به بن لادن و القاعده ندارد. آنها می خواستند به اسلام و مردم عرب حمله کنند که به نفع اسرائیل باشد؛ همه داستان همین بود.»

هشام عباس، ۲۲ ساله که دانشجوی دانشگاه قاهره است می گوید این با عقل جور در نمی آید که اسامه بن لادن از افغانستان توانسته باشد چنین رویداد عظیمی را سازماندهی کرده باشد؛ «درست است که عربها از آمریکا متنفرند ولی دیگر هر چیزی حد و حسابی دارد. ببینید بعد از این واقعه آمریکا چه کرد؛ آمریکایی ها آمدند و دو کشور مسلمان را اشغال کردند، صدام را کشتند و شروع به شکنجه کردن مردم کردند. چطور امکان دارد ما به آنها اعتماد کنیم؟»

تئوری های توطئه در خود آمریکا

جالب است بدانیم تئوری های توطئه در خود آمریکا نیز سکه ای رایج دارد. برای نمونه، یک فیلم ظاهراً مستند به نام «پول خرده» (لوس چنج / Loose Change) ساخته دیلان ایوری (Dylan Avery) که نسخه جدیدتر آن زمستان گذشته پخش وسیع یافت و میلیونها نفر آنرا از طریق اینترنت دانلود کرده اند، مدعی است که بقایای هواپیمای پرواز ۹۳ که گفته می شود در ایالت پنسیلوانیا سقوط کرده، هرگز یافته نشده است؛ آنچه ساختمان پنتاگون را مورد اصابت قرار داد هواپیمای پرواز ۷۷ نبود بلکه یک موشک

نظامی بود؛ و مهمتر اینکه، در دو برج مرکز تجارت جهانی، مواد محترقه بسیار قوی کار گذاشته بودند تا به هنگام اصابت دو هواپیما، همزمان منفجر شوند. تز فیلم آن است که رویداد یازدهم سپتامبر دست پخت دولت آمریکا بوده است. این فیلم حتا در میان روشنفکران لیبرال و چپ نیز حامیانی دارد و برخی از ایستگاههای رادیویی چپگرا در ایالات متحده آنرا تبلیغ کرده اند.

حجاب ایدئولوژی

این نوع توطئه پنداری که نه تنها در میان عوام بلکه در میان برخی روشنفکران هم شایع است نشان می دهد که طرز فکر توطئه پندار الزاماً از کم دانشی یا فقدان اندیشهء تحلیلی ناشی نمی شود، بلکه دلیل اصلی دیگری دارد. این دلیل همان حائل ایدئولوژی است. همهء ما فاکت ها و رویدادهای عینی را از پشت عینک ایدئولوژی و جهانبینی خود می نگریم و تنها چیزهایی را باور می کنیم و حقیقت می پنداریم که همان ایدئولوژی اجازه دهد. این حکم به طور اخص در حیظهء سیاست صدق می کند. هر تحلیل سیاسی به طرز اجتناب ناپذیری همزمان یک تحلیل ایدئولوژیک است که با منافع فردی و گروهی ما و قدرتهای دوست و دشمن پیوند خورده است.

نه تنها آمریکا ستیزان، بلکه مدافعان آمریکا و دموکراسی نیز تمایل به آن دارند تا چیزی را باور کنند که از صافی ایدئولوژی آنها گذشته است. پیش از حملهء نظامی ایالات متحده به عراق، در رسانه های آمریکا صحبت از ارتباط صدام حسین با یازدهم سپتامبر بود و بدون آنکه شواهد محکمی برای این مدعا ارائه شود، آنها که می خواستند آنرا باور کنند به خود قبولانند که محمدعطا سردستهء جهادی های یازدهم سپتامبر در عراق آموزش دیده، و برخی اعضای سازمان امنیت رژیم عراق با همکاری القاعده سرخ آن رویداد را به دست داشته اند. کولین پاول وزیر امور خارجهء وقت آمریکا با «اسناد و مدارک و عکس های مستند» در جلسهء سازمان ملل متحد شهادت داد که صدام حسین صاحب سلاحهای تخریب جمعی از جمله تأسیسات هسته ای و شیمیایی است و آنها که می خواستند باور کنند، باور کردند. بعدها روشن شد که مدارک ارائه شده جعلی بوده اند. کولین پاول در خاطرات خود آنرا بزرگترین آبروریزی زندگی حرفه ای اش خواند.

گفته شده است که سرنگونی صدام و اشغال عراق را گروهی کوچک از نومحافظه کاران یهودی در کابینهء بوش تدارک دیده بودند و به اجرا گذاشتند، نئوکانهایی چون ریچارد پرل و داگلاس فیت، لابی اسرائیل، و مشاوران آنها در ستادهای فکری ای چون «انستیتوی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک». اما

آنچه کمتر ذکر می شود حمایت تقریباً یکپارچه همه طیف های سیاسی در کنگره آمریکا، از جمله لیبرالها و لیبرالهای چپ است؛ و نیز دفاع سردبیران مهمترین رسانه های لیبرال نظیر نیویورک تایمز و واشنگتن پست. همه از رژیم صدام حسین متنفر بودند و همه نیز می دانستند که مردم عراق زیر چکمه های خونین حاکمان بعثی روزگار سیاهی را از سر می گذرانند. چه چیز بهتر از اینکه این رژیم ساقط شود با هر بهانه ای که می خواهد باشد. چه خدمتی بالاتر به مردم عراق و منطقه، چه مداخله ای بشردوستانه تر از سرنگونی یک رژیم ناسیونال فاشیستی و به غایت سرکوبگر؟

لیبرال های آمریکایی و مدافعان نظریه «مداخله بشردوستانه» چنین باور دارند که آنچه به نفع ایالات متحده است، به نفع سایر مناطق دنیا نیز هست، و تلاش آمریکا در «مبارزه با ترور» و «مملکت سازی» (nation building) به ویژه مملکت سازی در خاورمیانه، جلو فجایع بیشتر را می گیرد و در نهایت منجر به استقرار نظامهای لیبرال دموکراتیک نظیر نظام خود ایالات متحده خواهد شد.

اما هربار تجربه خلاف این باور ایدئولوژیک را ثابت کرده است. صدها میلیارد دلار برای ساختن ارتش، پلیس، و نهادهای دولتی جدید در افغانستان و عراق و حضور صدها سازمان غیردولتی غربی (NGO ها) که با بودجه های کلان زیر چتر حفاظتی پیمانکاران نظامی در این کشورها به کار مشغول اند، ذره ای در شرایط زیست توده مردم تغییری نداده، در عوض بخش بزرگ این پولها به جیب عوامل رژیم سرازیر گشته است. فساد اداری، پارتی بازی، تجارت تریاک، و ساخت و پاخت با سران بنیادگرای قبایل محلی، بازار سیاه، فقر و بیکاری، و مهمتر از هرچیز ناامنی بیشتر و ترس روزمره، زندگی مدنی مردم را شکل داده است.

ناکامی در «مملکت سازی»

در نتیجه، آمریکا ستیزی همچنان زیرساخت ناخودآگاه سیاسی مسلمانان خاورمیانه و بخش بزرگی از مسلمانان مهاجر در اروپا را شکل می دهد. ترورهای بزرگ لندن و مادرید شاید کار چند جهادی غرب ستیز بود اما فهم آن در بستر آنچه در خاورمیانه می گذشت توجیه خود را داشت: مشارکت فعال بریتانیا و اسپانیا در اشغال نظامی عراق.

نشانه ای در دست نیست که بنماید قاتلان استشهادی، جهادی های انتحاری، و «مدرسه» های مجاهدپرور نزد مسلمانها منفورتر از «آمریکایی های زشت» هستند. جهاد دارای منطقی قوی است: اشغال سرزمین های

مسلمانها توسط کفار، صلیبیون، و یهودیان؛ شکنجه گاههای ابوغریب و گوانتامو؛ سیاهچالهای زندان بگرام در افغانستان که در آنها دهها زندانی زیر شکنجه به قتل رسیده اند؛ بمبارانهای هوایی که تاکنون جان صدها غیرنظامی به ویژه زنان و کودکان را در دهکده ها و مناطق کوهستانی گرفته؛ و ویرانی و ترور روزانه در سرزمین های اشغالی فلسطین.

پیامدهای اشغال عراق و افغانستان این پرسش را مطرح می کند که آیا اساساً یک قدرت امپریال (ایالات متحده و پیمان نظامی ناتو) قادر به «مملکت سازی» (nation building) در خاورمیانه هست یا نیست؟ حتا اگر فرض را بر این بگذاریم که اهداف اولیه قدرت امپریال تفوق ژئوپولیتیک نبوده، بلکه همان «مداخله انسان دوستانه» و «استقرار دموکراسی» در برنامه کار بوده، اشغال نظامی عراق و افغانستان نتیجه معکوس داده است. مردم این دو کشور پس از رهایی از چنگال صدام و طالبان، هنوز طعم امنیت، آسایش، آزادی، و رفاه را نچشیده اند و چشم انداز پیش رو نیز جایی برای خوشبینی نمی گذارد. هرزمان که ارتش های ناتو و ایالات متحده این سرزمین ها را ترک کنند، احتمال تجزیه و «بالکانی شدن» آنها به مراتب بیشتر از امکان برقراری نظام دموکراسی لیبرالی است.

باراک اوباما و جان مک کین، نامزدان رقیب در انتخابات امسال ریاست جمهوری در آمریکا هر یک قصد دارد چنانچه وارد کاخ سفید شد، نیروهای تازه نفس بیشتری را به مناطق مرزی پاکستان و افغانستان گسیل دهد. جمهوری اسلامی پاکستان صاحب سلاحهای هسته ای است و ارتش و سازمانهای امنیتی آن مدافع طالبان و وهابیسلم. جمهوری اسلامی ایران تا چند سال دیگر صاحب فن آوری تولید سلاحهای هسته ای خواهد شد و سازمانهای امنیتی آن مدافع شیعیان عراق و حزب الله لبنان. اسرائیل صاحب سلاح هسته ای است و نگران موجودیت خود بر صفحه روزگار. آیا نباید وقوع «یازدهم سپتامبر» های دیگری را منتظر باشیم؟

یازدهم سپتامبر ۲۰۰۸